

شماره یکشنبه ۹ مارس روزنامه نیویورک تایمز

سیاست خارجی ترامپ بسیار آمریکائیست *

نوشته :

Stephen Wertheim استاد تاریخ در دانشگاه بیرک بک لندن

Thomas Meaney دستیار شورای آمریکا در آلمان

برگردان : بابک دهقان

دوران های بد اغلب اوقات مقطعی جالب هستند. این مطلب در باره رئیس جمهور ترامپ نیز صادق میباشد ، که فحاشی ها و حملاتش منتقدانش را ناچار به تفکری مجدد در باره آنچه که از کشور خود میدانند کرده است. در طی سال گذشته، روشنفکران آمریکائی با براه انداختن مباحث جدید در باره نژاد، طبقه، جنسیت و حتی خود مردم سالاری وسیعا به این چالش پاسخ داده اند.

اینکه آیا این جدل ها به یک پیروزی انتخاباتی منجر خواهند شد و یا نه، هنوز روشن نیست اما مخالفان آقای ترامپ حداقل با نیروهای عامل به قدرت رسیدن او پنجه در پنجه افکنده اند. منتقدین رئیس جمهور دریافته اند که با عفونت دیرپای تفرقه های اجتماعی بایستی برخورد شود. اما بحث در باره یک موضوع، بگونه ای چشم گیر را که مانده است. منتقدین ترامپسم در پهنه سیاست خارجی، در حسرت یک گذشته طلایی تخیلی پیش از بقدرت رسیدن رئیس جمهور باقی مانده اند.

دست اندرکاران سیاست خارجی، از کارشناسان رسانه ها گرفته تا مشاورین اندیشکده ها و پیش کسوتان دولتی، همگی با یک هماهنگی تقریباً کامل اصرار می ورزند که او بنیادا از سیاست خارجی آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم به بعد فاصله گرفته است. این منتقدین داخلی، با اغراق درباره غیرعادی بودن آقای ترامپ، به او اجازه میدهند که پیش گوئی های سرنوشت شوم را بهتر به واقعیت مبدل سازد. این نحوه تفکر چیزی بهتر از حفظ وضعیت موجود، که رای دهندگان آنرا در بهترین حالت ناامیدوار کننده و در بدترین حالت انزجارآور یافته بودند، پیشنهاد نمی کند. در واقع، این رئیس جمهور بهانه ای برای نخبگان ماست تا از برخورد به مسائل سیاست خارجی آمریکا اجتناب ورزند.

چگونه آقای ترامپ عالی رتبه گان سیاست خارجی را سراسیمه کرد؟ سردرگمی به هنگام مبارزات انتخاباتی، وقتی که او ایالات متحده را در برابر جهان قرارداد، آغاز شد. از یک نقطه نظر، این تند باد پرهیاهو همان چیزی که نامزدان انتخاباتی همیشه قول داده اند را تکرار میکرد: قاطعانه در جنگ پیروز شوید و یا آنرا آغاز نکنید، منفعت بیشتر با هزینه کمتر بدست آورید. اما پس از آنکه آقای ترامپ آوای « نخست آمریکا » را سر داد، زنجیره ای از کارشناسان، به جای آنکه حرف او مبنی بر اینکه او تنها در جستجوی شعار خوبی بود (نه همچون شعار ۲۰۰۸ مک کین « نخست کشور ») را باور کنند، به این نتیجه رسیدند که او در صدد احیای به اصطلاح انزوگرایی سالهای ۱۹۳۰ است. و تاکید بر آن چه زبانی داشت؟ به هر حال جانور مستحق بیرون رانده شدن از دفترش بود. بنظر میرسید که مهرانزوا گرا زدن بر او صلاحیتش را باطل میکرد.

این اعلام خطر از سوی بسیاری از کارشناسان امنیت ملی متعلق به دو حزب اصلی کشور رای دهندگان را متقاعد نکرد. اما کارشناسان کماکان بر آن اصرار ورزیدند. آنها، در هر چیز، از سخنرانی آغاز ریاست جمهوری

گرفته تا خروج از پیمان همکاری ماورای اقیانوس آرام، که حتی هیلاری کلینتون نیز خواهان نقض آن بود، انزواگرایی کشف می‌کردند. این تحلیل نادرست فرصتی برای آقای ترامپ فراهم آورد تا منتقدینش را از جایی که انتظار نداشتند هدف گیرد. جفری گلدبرگ، سردبیر مجله اتلانتیک، وقتی که او یک پایگاه هوایی در سوریه را بمباران کرد، اظهار تعجب می‌کند که آیا رئیس جمهور «پدیده‌ای کاملاً استثنائی در تاریخ ریاست جمهوری آمریکا نیست: یک انزوا طلب دخالت گر»، به گمان اینکه در کنار هم گذاشتن وارونه‌ها می‌تواند نشانه بصیرت باشد و نه بیانگر سردرگمی.

آقای ترامپ، فقط در عرض یک سال، عملیات نظامی را در تمامی میدان‌های جنگ شدت داده است. او بر موجودیت ناتوصحه گذاشته و اتحاد با عربستان سعودی را جایگزین اتحاد سنتی با ژاپن کرده است. او جان بولتون، یکی از جنگ طلب ترین بازماندگان عصر بوش، را بعنوان مشاور امنیت ملی جدید خویش انتخاب کرده است. معدود افرادی می‌توانند او را یک انزوا طلب ناب به حساب آورند.

منتقدین رئیس جمهور اما کماکان بر اینکه، اوبه جای کوشش برای گسترش نامحدود قدرت آمریکا آنرا به گونه‌ای کم و بیش بی سابقه محدود می‌کند، پافشاری می‌کنند. بن رودس، یکی از مشاورین سیاسی ارشد باراک اوباما، نظریه ترامپ را بعنوان «آمریکا بعد از همه» تعریف می‌کند. ریچارد هاس، مدیر شورای روابط خارجی، رئیس جمهور را به «دست کشیدن از موقعیت رهبری در تنظیم قواعد و مناسبات در بطن هر گونه نظم جهانی» متهم می‌کند.

منتقدین، با آگاهی از اینکه آقای ترامپ در حال عقب نشینی به موضعی انزوا طلبانه نیست، در حال حاضر نظریه رندانه تری مطرح میکنند مبنی بر اینکه اودر حال تخریب چیزی است که آنها بعنوان « نظم جهانی لیبرال» از آن نام می برند.

برای چند لحظه، اینکه چرا به آقای ترامپ زیر پا گذاشتن چنین نظم لیبرالی نسبت داده میشود، اما همزمان شهرت جورج بوش، که با نادیده گرفتن قوانین بین المللی به عراق حمله کرد، احیا میشود را کنار بگذاریم. اینکه، ترامپ پیرو خط مشی ۳۴ سال پیش رونالد ریگان مبنی بر ترک یونسکوبود را نیز به کناری نهیم. اینکه نسخه ای از تعرفه های گمرکی حکومت ترامپ برای فولاد، قبلا در سال ۲۰۰۲ توسط آقای بوش تحمیل شده بود، را هم از خاطر ببریم. اینکه دوايت آيزنهاور برای دفاع ازدو جزيره کوچک کموی و ماتسوتهدید به استفاده از سلاح اتمی میکرد را نیز بدست فراموشی بسپاریم.

گذشته از اینکه « نظم جهانی لیبرال» افسانه ای تاریخی بیش نیست، آیا ضجه دست جمعی برای آن میتواند رای دهندگان را تحت تاثیر قرار دهد؟

کارشناسان سیاست خارجی بر روی توهمی شرط بندی میکنند که تنها درواگوتهای قطار سریع سیر آسلا میتواند جایی داشته باشد. با تکیه بر مقالات، مصاحبه ها و توثیت های کارشناسانی که در جستجوی شکل دادن به افکار عمومی هستند، باید گفت که آنها فقط در نیم راه این کارزار هستند. رئیس جمهور خوشبخت تر از این نمی تواند باشد. تنها یک فاجعه میتواند به منتقدان او یاری رساند. آقای ترامپ بی هیچ مشکلی قادر است موانع ناچیز آنان را از میان بردارد. از همه مهم تر اینکه، درمباحث کنونی، کوششی برای شکل دادن به یک سیاست

خارجی آینده، چیزی بهتر از آنچه که پیش از انتخاب آقای ترامپ وجود داشت، دیده نمی شود. کارشناسان، فرسنگ ها دور از گزینه هائی مدبرانه، با درهم پاشی منافع آمریکا در «نظمی» انتزاعی، بحث ضروری در این باره را به خفقان می کشند. آنها بیش از پیش شبیه «جهان گرایانی» شده اند که ترامپ در دوران مبارزه انتخاباتی اش آنها را مسخره میکرد.

جالب اینکه آقای ترامپ اشتباه میکرد. سیاستمداران همواره، با سازگار کردن ویا با به چالش کشیدن قواعد بر حسب شرایط زمانی، منافع آمریکا را در اولویت قرار داده اند. در سال ۱۹۴۵ هاری ترومن در شهر جنگ زده پوتسدام آلمان با وینستون چرچیل و ژوزف استالین ملاقات کرد. اگر این ملاقات، همانطور که تحلیل کنندگان امروزی ادعا میکنند، لحظه ایجاد «نظم جهانی لیبرال» است، ترومن از آن مطلع نبود. نه او و نه مشاورانش چنین جمله ای را بزبان نیاوردند. رئیس جمهور سرخورده به زنش بس نوشت که «من ناچارم حداقل یکبار در روز بطور کاملاً روشن به آنها بفهمانم که تا وقتی که من رئیس جمهورم بابا نوئل مرده است و من به منافع آمریکا اولویت میدهم».

ترومن چیزی را فهمیده بود که منتقدین آقای ترامپ تلویحاً آنرا نفی میکنند: که قدرت آمریکا بدون هزینه برای دیگران ممکن نیست. دست اندرکاران سیاست خارجی با این توهم دست بگریبان هستند که آنچه برای آمریکا نکوست ضرورتاً برای جهان نیز خوبست. آنها وانمود میکنند که آقای ترامپ، با وعده دادن صلب امکانات از جهان، درواقع قدرت آمریکا را، گرچه به ظاهر برای گسترش آن تلاش میکند، کاهش میدهد. اقدامات آقای ترامپ ممکن است نتایج دلخواه را بدنبال نداشته باشد اما منطقی ترین و صریح ترین پاسخ اینست که او آمریکا را تضعیف نمی کند بلکه در جستجوی قدرتمند کردن آن به شیوه ای است که مورد

تمایل ما نیست. زیاده گوئی نظامی گرایانه ومیهن پرستی متعصبانه او نفوذ آمریکا را همان قدر که ممکن است تضعیف کند میتواند به همان اندازه باعث تقویت آن نیز بشود. اما این روش به هر حال خطر تبدیل تنها ابر قدرت جهان به عامل گستاخ خشونت واستثماررادربر دارد.

اجازه دهید که دیدگاه آقای ترامپ را با نام واقعیش صدا کنیم : امپریالیسم بنیاد گرای آمریکائی. او با مطرح کردن برخی ازارتجاعی ترین وپایدارترین عناصر آن چندان سنت شکنی نمی کند. باید قبول کرد که این آغاز گفتگوئی شرافتمندانه در باره دستگاه حکومتی ترامپ ونقش آمریکا در جهانی در حال تغییر است. ومیشود گفت که راست گرایان ایالات متحده بیشتر از چپ گرایان ویا میانه روها به درک این مطلب نزدیک شده اند. آقای ترامپ وحامیانش مناقشه (درواقع مناقشه ای تقریبا بی پایان) میان منافع آمریکا وباقی مانده جهان را بخوبی تشخیص داده اند. همانطور که روش لیمبو اخیرا میگفت، آقای ترامپ میخواهد «برتری ایالات متحده» را بازسازی کند در حالیکه منتقدانش در فکر «سلطه رهبری آمریکا برآمریکائی رو به افول» هستند. چنین اظهار نظری، گرچه گمراه کننده، اما منسجم است. دست راستی های هوادار ترامپ، بیمناک از نزول، در جستجوی مقابله با جهان هستند تا بتوانند دست آوردهای هر چه بیشتری داشته باشند.

میتوان با چالش آقای ترامپ مقابله کرد. با اوج گیری منازعه در باره سیاست داخلی، کشمکش درعرصه سیاست خارجی نیز تشدید میشود وکسانی که آنرا نادیده میگیرند در برابر کسانی که به آن دامن میزنند بازنده خواهند بود. شهروندان ایالات متحده خواهان از یاد بردن سیاست خارجی نیستند بلکه متوقعند که گونه ای بهتر از آن بکار گرفته شود. اما با توجه به وقایع اخیر، جای تردید است که خیل کارشناسان قادر به چنین کاری باشد.

مردم سالاری نیازمند کارشناسان است اما درعین حال خواستار چیز دیگری از آنان نیز میباشد: که آنها بحث مردمی را تسهیل کرده و به قدرت نهائی رای دهندگان برای تعیین اهداف ملی احترام بگذارند. با اجماع بر روی مخرج مشترک حداقلی «همه چیز بجز ترامپ»، آنها از ناخشنودی مردمی فاصله گرفته و پل دسترسی به آنان را تا انتخابات بعدی تخریب میکنند. از این نقطه نظر، ترامپ تنها کسی نیست که باید انزوا طلب نامید.

*نویسندگان حق انتشار این مقاله را به لوموند دیپلماتیک به زبان آلمانی اهدا کرده است و آنها در اختیار دیگر زبانها گذاشته اند.